یادداشت

روایتی از جلسات ادبی با محوریت ادبیات معاصر ترکیه در مشهد

شباهت‌های فرهنگی و اجتماعی ما و همسایه غربی

جلساتی با موضوع رمان‌های ترکی در مشهد

دکتر احمد آفتابی

رمان‌های معاصر ترکیه، با نویسندگانی از نسل‌های مختلف که شیوه‌های روایی متنوع و دغدغه‌های فردی و اجتماعی گوناگونی دارند، در سال‌های اخیر، توجه جامعه رمان‌خوان ایرانی را به خود جلب کرده است. این جلب توجه، در جامعه کتاب‌دوستان و کتاب‌خوانان مشهدی که به صورت‌های مختلف حضوری و مجازی و در قالب جلسات منظم یا پراکنده ادبی، دور هم جمع می‌شوند و به قول قدما، از باده گلرنگ رمان و ادبیات سیراب و بهره‌مند می‌شوند، مشهود است. در ادامه، دو نمونه از مشاهدات و تجربیات خود پیرامون اقبال کتاب‌خوانان مشهدی به ادبیات معاصر ترکیه را بیان می‌کنم.

نمونه نخست، جلسات دوشنبه‌های پردیس است که از دی ماه سال ۱۳۹۷ و در قالب نشست‌های ماهانه، با موضوع معرفی ادبیات داستانی جهان، در یکی از کتاب‌فروشی‌های مشهد برگزار می‌شود. تاکنون در این ۴۸ جلسه‌ای که برگزار شده و در میان ۴۸ نویسنده‌ای که خودشان و آثارشان معرفی شده است، ۳جلسه به نویسندگان معاصر ترکیه اختصاص داشته است. به ترتیب؛ اورهان پاموک (متولد ۱۹۵۲) که تنها برند ترک‌زبان نوبل ادبیات است، زولفو لیوانلی (متولد ۱۹۴۶) و ماهر اونسال اریش (متولد ۱۹۸۰) از دو نسل متفاوت نویسندگان ترک و افزون بر این‌ها، در میان آثار متفرقه معرفی شده در نشست‌ها نیز، رمان‌هایی از احمد آلتان (متولد ۱۹۵۰) و هاکان گوندای (متولد ۱۹۷۶) مرور شده‌اند. به نظر نگارنده این متن، اقبال روزافزون رمان‌دوستان ایرانی به رمان‌های معاصر ترکیه می‌تواند دلایل گوناگونی داشته باشد، از جمله: نوع نگاه و شیوه حکمرانی مشابه و هم‌زمان در دوره آتاتورک در ترکیه و مقارن با آن در ایران به قصد تجدد که بازتاب‌های آن را می‌توان در شخصیت‌های کهن‌سال رمان‌های پاموک و آلتان دید، شباهت‌های فراوان هر دو جامعه در حال گذار ایران و ترکیه؛ نسل خاصی از جوانان اهل تمرّد ترکیه که نمونه‌های ادبی درخشان آن‌ها را می‌توان در «خانه خاموش» پاموک و «خانه لیلا»ی لیوانلی دید و از آن طرف، شباهت آن‌ها به نسل جوان دور و بر خودمان؛ قرابت فراوان فرهنگی و دغدغه‌های مشترک اجتماعیِ که از نزدیکی تاریخی و جغرافیایی دو ملت ناشی می‌شود. باورپذیر بودن افراد و خرده فرهنگ‌های خلق شده در رمان‌های معاصر ترکیه، به ویژه خرده فرهنگ‌های مرتبط با ناهنجاری‌های اجتماعی در رمان‌های هاکان گوندای.

نمونه دوم، جلسات «کتاب گرام» است. حدود یک سال است که به همت بلند شماری از دانشجویان کتاب‌خوان و علاقه‌مند به کتاب دانشگاه فردوسی مشهد، سلسله جلساتی اغلب هفتگی، با موضوع معرفی کتاب برگزار می‌شود، تحت عنوان کلی «کتاب گرام». تاکنون تعدادی از جلسات کتاب گرام به معرفی آثار ادبی و از جمله رمان‌های غیرفارسی و به‌طور خاص، رمان‌های ترکیه معاصر اختصاص داشته است. در نخستین جلسه آذرماه ۱۴۰۲، رمان متفاوت و خواندنی «کینیاس و کایرا»، نوشته هاکان گوندای، در حضور عده‌ای از دانشجویان عزیز رشته‌ها و مقاطع تحصیلی متفاوت، نخست مرور و معرفی شد و سپس، در قالب یک گفت‌وگوی جمعی، بحث و بررسی شد. در این میان، بیان نظرات گوناگونِ برخاسته از نظرگاه‌های مختلف دانشجویان شاغل به تحصیل دَر رشته‌های متنوع علوم انسانی، پایه و مهندسی، یکی از جذاب‌ترین بخش‌های جلسه بود که درباره این جلسه خاص، به دلیل ماهیت رمان، جذاب‌تر هم شده بود.

«کینیاس» و «کایرا» نام دو شخصیت اصلی و بنا بر آنچه در توضیح پشت جلد ترجمه فارسی کتاب آمده است، دو «ضد قهرمان» رمان است: دو آدمکش حرفه‌ای و قاچاقچی اسلحه، مواد مخدَر و هر آنچه بتوان قاچاق کرد، با دو پیشینه تربیتی از جهاتی مشابه و از جهاتی ظریف‌تر نامشابه، که البته همین نبود تشابهات ظریف، سبب رقم خوردن دو پایان‌بندی کاملا متفاوت برای این دو رفیق می‌شود. همان گونه که در رمان آمده است، با وجود اینکه کینیاس و کایرا، نخستین خلاف کاری‌های به‌ظاهر جزئی دوران نوجوانی خود را با هم انجام داده‌اند، به دلیل زیستن در دو خانواده متفاوت با دو مدل تربیتی گوناگون، هم در ادامه مسیر رشد و البته بهتر است بگوییم «ضد رشد» خود، چه در مدرسه و چه در دوران ترک خانواده و کشورشان، با هدف مهاجرت به افریقا و امریکای لاتین برای کسب درآمدهای نامشروع، و هم در نحوه رسیدن به پایان این مسیر پر پیچ و خم، «تفاوت‌های مشهودی» با یکدیگر دارند. هاکان گوندای، نویسنده دقیق و کاربلد رمان، هم در بخش نخست کتاب که به زیست مشترک کینیاس و کایرا می‌پردازد، و هم در دو بخش بعدی که ادامه حیات آن دو را به صورت جداگانه روایت می‌کند، در خلال مرور اتفاقات جذاب و ماجراهای پرکشش رمان، از اشارات ظریف به نکات روان‌شناختی پیرامون گذشته و حَال دو شخصیت اصلی‌اش غافل نمی‌شود و با این کار، به قول دوستان رشته ادبیات، «حُسن تعلیل» بخش شخصیت‌پردازی رمان خود را کامل می‌کند.

همچنین «ضد اجتماع» بودن دو ضد قهرمان رمان و شیوه درگیر شدن آن‌ها با این موضوع و در واقع، نحوه برخورد آن‌ها با واحدها و گروه‌های اجتماعی مختلف اطرافشان، اعم از خانواده (در دوران نوجوانی)، مدرسه، دانشگاه (البته فقط درباره کایرای به دانشگاه رفته) و سپس، گروه اجتماعی دونفره خودشان (پس از ورود به عرصه خطرخیز قاچاق)، باندهای مخوف قاچاق مواد مخدر و اسلحه و در نهایت، دوباره خانواده (البته فقط درباره یکی از دو شخصیت که بازگشتی به سمت خانواده‌اش دارد!)، دومین نکته‌ای بود که توجه جمع ما را، به خود جلب کرد. همان طور که پیش از این نیز عرض کردم، شباهت‌های اجتماعی در ایران و ترکیه، یکی از دلایل اصلی استقبال از رمان‌های ترکی در ایران است.

به امید رونق روزافزون این گونه جمع‌ها و جلسات.

رادمنش

درباره ادبیات ترکیه و برخی دلایل استقبال از آن در ایران

اقبال مخاطب ایرانی به آثار ادبی نویسندگان و شعرای معاصر ترکیه امری تازه نیست. یاشار کمال، ناظم حکمت و عزیز نسین از کسانی هستند که آثارشان از حوالی دهه ۴۰ خورشیدی به فارسی برگردانده و بسیار خوانده شد. فضای اجتماعی و سیاسی در اقبال به آثار این نویسندگان تأثیرگذار بوده است. ارسلان فصیحی، مترجم آثار ترکی، در گفت‌وگویی با «هفت صبح» به این موضوع اشاره کرده است: «آشنایی خواننده‌های ایرانی را با ادبیات ترکیه باید به دو دوره تقسیم کنیم. یک دوره‌اش از دهه ۴۰ شمسی شروع می‌شود تا اواسط و اواخر دهه ۶۰ که در آن دوره آثار نویسنده‌هایی که به سبک اجتماعی می‌نوشتند، همان سبک رئالیسم سوسیالیستی، در ایران ترجمه می‌شد و پرفروش هم بود. [...] تمایلات اجتماعی و جمع‌گرایی و جامعه‌گرایی در ایران در یک دوره قوی‌تر بود؛ یعنی دهه ۴۰ و ۵۰ و ۶۰، فردگرایی که الان آدم حس می‌کند حاکم شده بر جامعه، آن‌قدر حاکم نبود و جمع‌گرایی و جامعه‌گرایی حاکم بود و به‌تبع، این آثاری که در این زمینه نوشته و ترجمه می‌شد، خوانده می‌شد.» در دهه ۷۰ کمترین آثار از ادبیات ترکیه به فارسی برگردانده شد. اما پس از گذار از یک دوره ۱۰، ۱۵ساله، به مرور روند ترجمه آثار ادبی کشور همسایه در ایران سیر صعودی گرفت. هر چند رمان‌هایی از اورهان پاموک پیش از بردن جایزه نوبل در ایران منتشر شده بود، اما وقتی این نویسنده نوبل ادبیات را گرفت توجه مترجمان و ناشران به آثار او و ادبیات داستانی ترکیه بیشتر شد. به جز رمان‌های پاموک که با ترجمه‌های مختلف به چاپ‌های چندم رسید، چند سال پیش رمان «ملت عشق» نوشته الیف شافاک موجی راه انداخت و از پرفروش‌ترین رمان‌های ترجمه در ایران شد و به گفته مترجمش، ارسلان فصیحی، فقط به صورت قانونی ۵۰۰هزار نسخه از آن فروش رفت. از سوی دیگر، ورود و افزایش تعداد مترجمانی که به‌طور مستقیم از زبان ترکی به فارسی ترجمه می‌کنند باعث شد تمرکز و توجه به ادبیات این کشور بیشتر شود و به تبع آثار بیشتری هم به فارسی برگردانده شود. ارسلان فصیحی، مژده الفت، عین‌اله غریب و عارف جمشیدی از این دسته مترجمان هستند. نزدیکی فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و دینی را می‌شود از دلایل اقبال مخاطب ایرانی به رمان‌های ترکی دانست، اما پخش سریال‌های پرشمار و کشدارِ ترکی هم بی‌تأثیر نبوده‌اند. عین‌اله غریب در گفت‌وگویی با ایسنا به این موضوع اشاره کرده است: «همسایگی ترکیه با ایران و رغبتی که به سریال‌ها و محصولات ترک شده، در رغبت به ادبیات ترک هم نمود پیدا کرده است.» همسایگی با ترکیه و آسان بودن سفر به این کشور نسبت به دیگر کشورها برای ایرانیان سبب شده است در چند سال گذشته، این کشور میزبان گردشگران ایرانی بسیار زیادی باشد. هواپیماهایی که فرودگاه آتاتورک را به مقصد فرودگاه امام خمینی(ره) ترک می‌کنند، علاوه بر شلوار جین، فرهنگ را هم با خود می‌آورند. آشنایی ایرانی‌ها با ترکیه و فرهنگش در سال‌های اخیر بیش از هر زمانی و طبیعی است که این آشنایی و تبادل، تمایل به شناخت فرهنگ آن‌ها را هم بیشتر می‌کند. آماری که ما از چند کتاب‌فروشی مشهد گرفته‌ایم نشان می‌دهد که کتاب‌خوانان این شهر نیز مانند بقیه کشور به رمان‌های ترک توجه نشان می‌دهند. «ملت عشق» و آثار اورهان پاموک در مشهد پرفروش بوده‌اند. علاوه بر این جلسات ادبی که با موضوع ادبیات ترکیه در مشهد برگزار شده نیز شاهد مثالی است از توجه به ادبیات داستانی ترکیه در مشهد. هاکان گوندای، نویسنده‌ای است که نخستین کتابش دو سال پیش در ایران منتشر شده است و می‌شود گفت به نسبت فروش خوبی هم داشته است.

«کینیاس و کایرا» به چاپ دوم و «داها» در یک سال به چاپ سوم رسیده است. البته با توجه به ذائقه ادبی مخاطب ایرانی می‌توان پیش‌بینی کرد که آثار او روزبه‌روز پرفروش‌تر خواهد شد. آنچه در این دو صفحه می‌خوانید تلاشی است برای آشنایی بیشتر با این نویسنده نو معرفی شده. علاوه بر گفت‌وگو با عارف جمشیدی، مترجم آثارش، برای نخستین‌بار گفت‌وگویی از هاکان گوندای هم به فارسی برگردانده شده است. یادداشت‌هایی درباره جهان او، رمان در دست انتشارش و چند جلسه ادبی که با محوریت ادبیات ترکیه در مشهد برگزار شده، از دیگر مطالب این پرونده است.

نقد و صراحت بیان از رسالت‌های ادبیات است

گفت‌وگو با عارف جمشیدی، مترجم رمان‌های «کینیاس و کایرا» و «داها»

مجید خاکپور

گفت‌وگو

هاکان گوندای نویسنده جوان اهل ترکیه، از نویسندگانی است که به تازگی به فضای ادبی ایران معرفی شده است. عارف جمشیدی و محمدرضا نصیری، کسانی بودند که برای نخستین بار با ترجمه مشترکشان، اولین رمان این نویسنده یعنی «کینیاس و کایرا» را-که سال ۲۰۰۰ منتشر شده بود- به فارسی برگرداندند و میانجی آشنایی ما با او شدند. (نشر ثالث این رمان را سال ۱۴۰۰ منتشر کرد.) عارف جمشیدی پس از ورود به دنیای گوندای نتوانست از آن دل بکند و راه ترجمه آثار او را به تنهایی ادامه داد. «داها» (۲۰۱۳) هشتمین رمان نویسنده (گوندای تاکنون ۹ رمان نوشته است)، دومین انتخاب جمشیدی برای ترجمه بود. (نشر افق این رمان را سال ۱۴۰۱ روانه بازار کرد.) سومین اثری که عارف جمشیدی از این نویسنده به فارسی برگردانده، رمانی است به نام «عازیل» که احتمالا در زمستان امسال منتشر خواهد شد. رمان‌های هاکان گوندای را در دسته ادبیات زیرزمینی قرار داده‌اند؛ رمان‌هایی که خشونت، تمدن‌ستیزی، تنهایی، مرگ، شر، تابوشکنی و صراحت بیان را از ویژگی‌های شخصیت‌ها و دنیای آن برشمرده‌اند. علاوه بر این ویژگی‌ها، نقد صریح غرب و سیاست‌هایش از دیگر مشخصه‌های آثار گوندای است. جمشیدی می‌گوید با خواندن آثار گوندای، متوجه می‌شویم که ما نه با یک ذهن پریشان عصیانگر که با یک نبوغ نظام‌مند و البته مسئله‌مند طرف هستیم که این مسئله‌مندی از رسالت‌های ادبیات است.

● **معرفی صداها و نگاه‌های نو، فرصت سرک کشیدن به جهان‌های تازه را به مخاطب می‌دهد. هاکان گوندای را شما برای نخستین بار به مخاطب ایرانی معرفی کردید. ماجرای آشنایی‌تان با این نویسنده چطور رقم خورد؟**

قصه آشنایی من با هاکان گوندای به این شکل بود که در یکی از جلسات کتابی که فکر می‌کنم برای کتاب «خاطره استانبول»، نوشته احمد امید در یکی از کتاب‌فروشی‌های تبریز داشتیم، دوست ما آقای محمدرضا نصیری که در ترجمه کتاب «کینیاس و کایرا» هم در کنار من بودند این کتاب را پیشنهاد دادند و ما پس از تحقیق و بررسی درباره آقای هاکان گوندای به این نتیجه رسیدیم که این کتاب، کتاب خوبی است و اساسا این نویسنده، نویسنده درخور اعتنایی است و تصمیم گرفتیم این کار را با هم ترجمه کنیم. بعدها این راه را تنهایی رفتم. اما جدا از گوندای، کارم به این شکل است که سعی می‌کنم نویسنده‌ها را با تحقیق و پژوهش درباره سبک نوشتاری‌شان، جایگاهشان به لحاظ ادبی و هر آن چیزی که برای ترجمه یک اثر مهم است، انتخاب کنم. تا حالا هم سعی‌ام این بوده در آثاری که ترجمه کرده‌ام (به جز یاشار کمال، اورهان پاموک و عزیز نسین که پیش از من کارهایی از آن‌ها ترجمه شده بود)، سراغ صداهای جدید در ادبیات ترکیه یا صداهایی که لزوما جدید هم نیستند، اما قبلا توجهی به آن‌ها نشده است بروم تا ببینم چه می‌گویند، در چه جایگاهی هستند و آیا می‌شود کارهایشان را ترجمه کرد یا نه. آثاری را هم انتخاب و ترجمه می‌کنم که اول با سلیقه خودم جور در بیاید و بعد به سلیقه مخاطب ایرانی توجه می‌کنم.

● **گوندای فقط ۲۳سال داشت که اولین رمانش یعنی «کینیاس و کایرا» را نوشته است. او خالق دنیای تاریک دو ضد قهرمان، دو فیلسوف-جنایتکار است. اثری نوشته سرشار از اشارات و جملات روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و البته فلسفی. این فضا برآمده از ذهن چه نویسنده‌ای است؟ چه چیزی درباره خالقش به ما می‌گوید؟ ما با چه کسی طرف هستیم؟**

همان‌طور که در سؤال اشاره کردید، گوندای هنگام نوشتن رمان اولش یعنی «کینیاس و کایرا»، ۲۳سال داشت و با این حال چنین شاهکاری را خلق کرد که این ظهور یک نابغه بزرگ در عرصه ادبیات را نوید می‌دهد. ما نه با یک ذهن پریشانِ عصیانگر که با یک نبوغ نظام‌مند و البته مسئله‌مند طرَف هستیم که با خواندن همان یک رمان یا هر رمان دیگری از او متوجهش می‌شویم و می‌فهمیم که با رویکردی متفاوت، جدید و صریح روبه‌رو هستیم. صراحتی که از دید من اساسا رسالت ادبیات است. همان‌طور که ایبسن بزرگ می‌گوید، اگر یک رمان گرهی از مشکلات یک جامعه را نتواند باز کند ضد رمان، یعنی ضد ادبیات است.

● **مسئله شر از مفاهیم اصلی این رمان و همچنین رمان «داها»ست و می‌شود گفت هاکان گوندای شمایل‌نگار شر است. آن را بی‌پرده و صریح و بی‌بزک و از سر صبر و حوصله بر روان مخاطب نَقر و حک می‌کند. نظر شما درباره این وجه از کار او چیست؟ چرا شر، این ویژگی بشری در آثار او چنین پررنگ است؟**

پرداختن به مقوله شر مسئله جدیدی در ادبیات نیست و مثال‌های زیادی برای آن می‌شود زد، اما این نگاه مؤلف است که مواجهه‌اش را با مقوله شر متفاوت می‌کند و از این حیث گوندای دست به کتمان این مسئله نمی‌زند و اتفاقا با پرداخت پرسوناژهایی که شر را نمایندگی می‌کنند و صد البته چیزی جز خود ما نیستند، به من و شما و تمام خواننده‌هایش به نوعی تأکید می‌کند که همه ما به نوعی منشأ شر هستیم و این بخشی از وجود ماست که سعی می‌کنیم پنهانش کنیم. این همان بُعد یا وجه تاریک ماست که کارل گوستاو یونگ از آن به عنوان کانسپت [مفهوم] سایه در انسان نام می‌برد.

● **بدبینی به غرب در نگاه او بسیار واضح و روشن است و در هر دو اثر، به‌ویژه در «کینیاس و کایرا» بارها نقدهای تند و جدی به غرب و سیاست‌هایش در قبال دیگر کشورهای توسعه نیافته و ضعیف وارد می‌کند. هم مستقیم‌گویی دارد و هم نیش و کنایه و طعنه‌های گزنده می‌زند. بگذارید دو جمله را برای نمونه از رمان «داها» بیاورم که هر دو از زبان «غازا»، شخصیت اصلی اثر است: «می‌خواستم به انگلستان بروم، به دانشگاه کمبریج. [...] رشته‌ای که در آن قوانین استعمار را به خورد آدم می‌دادند، توجه ام را جلب نمی‌کرد. بیشتر دلم می‌خواست در جایی که آن قوانین را کشف و ثبت کرده بودند درس بخوانم.» و جای دیگر می‌گوید: «آن امریکایی، چارلز لینچ، [...] نابغه‌ای واقعی بود. شاید امروزه او بیشتر یک وحشی سنگدل شناخته شود، اما ایالات متحده امریکا تمام جهان را با روش او کنترل می‌کرد: قوانین لینچ*.» به نظر شما دلیل این نگاه به غرب چیست و از کجا مایه می‌گیرد؟**

به نظر من اتفاقا اگر می‌بایست نویسنده‌ای چنین موضعی نسبت به غرب بگیرد آن نویسنده باید شرقی باشد. کسی که جامعه‌اش بارها و بارها دستخوش این تبعیض‌ها شده است. اتفاقا این بُعد از شخصیت هاکان گوندای را خیلی می‌پسندم، منظورم این است که برای دیده شدن دست به تملق و چاپلوسی جهان غرب که اتفاقا جوایز مهم ادبی را آن‌ها توزیع می‌کنند نمی‌زند. خیلی صریح و کوبنده با آن‌ها مواجه می‌شود و ابایی هم از این کار ندارد. حقیقت دنیای شرق و غرب امروز برای همه ما تقریبا یک جورهایی معلوم است، اما شجاعت می‌خواهد که به دل آن جبهه‌ها -فرقی نمی‌کند شرق باشد یا غرب- بزنی و بی‌تعارف تناقض‌ها و نقص‌های آن‌ها را بیان کنی. همان‌طور که ابتدای صحبتم گفتم این کار به نوعی بخشی از رسالت ادبیات است.

● **آفریده‌های هاکان گوندای به طور بیمارگونه‌ای خودخواه هستند. «کینیاس» و «کایرا» از آدم‌ها فقط استفاده ابزاری می‌کنند و گاهی به نزدیک‌ترین آدم‌ها به خودشان آسیب می‌زنند یا نابودشان می‌کنند و «غازا» که سر و کارش با مهاجران غیرقانونی است، آن‌ها را نه انسان، که «جنس» یا «قاچاق» می‌داند و می‌نامد. هیچ‌کس برایش مهم نیست و اگر کسی در مسیرش قرار بگیرد حذفش می‌کند، حتی اگر پدرش باشد. آن صحنه‌ای که غازا در بازداشت است نمونه‌ای است از آنچه حتی حاضر است با پدرش بکند فقط به شرط رهایی. یا جایی می‌گوید: «هر کسی را که پا به آن خوابگاه می‌گذاشت استثمار می‌کردم و مثل کاری که با عظیم کردم، همه‌شان را به زباله‌دانی می‌انداختم. [...] همگی مانند سنگ فرشی بودند که زیر پاهایم پهن شده بود. هیچ کاری نکردم جز راه رفتن روی آن‌ها...» اما همین آدم‌های خودخواه در پایان به آرامش نمی‌رسند مگر با توجه و یاری رساندن به دیگری. کینیاس به دوستش صالح کمک می‌کند که اعتیاد را کنار بگذارد و غازا داوطلب می‌شود که جای پسر جوان پاکستانی با گروگان برود و چاه بکند. چیزهایی که به نظر من می‌رسد این است که گویا هاکان گوندای تاحدودی به مکافات عمل باور دارد و به آن سنت کهن خیر ادبی پایبند است و هم گویا علی‌رغم نگاه بدبینانه‌اش، یکی از معناهای مهم زندگی را تلاش برای کاستن از رنج دیگری می‌داند.**

این نگاه تیزبینانه‌ای است. نویسنده نمی‌تواند چشم روی این حقیقت ببندد که همه ما یک جورهایی اسیر چنگال جبری هستیم که خیر و شر در آن نه یک انتخاب که یک التزام است. در جایی از رمان «داها» این‌طور می‌گوید. از روی متن می‌خوانم که به نوعی نگاه نویسنده را نسبت به این مسئله فاش می‌کنم. «بزرگ‌ترین کلاهی که بر سر آدمی گذاشته شده است همان نبرد بین خیر و شری است که قرار بود تا قیامت ادامه پیدا کند. شیادانی که از کوتاه‌ترین راه ممکن نظام اجتماعی را برقرار می‌کنند و باعث می‌شوند تا قدرت حاکم همیشه سر پا بماند. زیرا اگر این واقعیت را بپذیریم که آدمی می‌تواند در آن واحد هم خیر باشد و هم شر پس تمام آن‌هایی که با شیفتگی مرید ایشان بودیم و به خاطرشان جان می‌دادیم، یعنی شناسنامه تمام رهبرانی که تا الان آمده و رفته بودند لکه‌دار می‌شد، همه سر در گم می‌شدند، نظام ایدئولوژی‌ها و اندیشه‌ها به هم می‌ریخت و دیگر هیچ کس جان خود را فدای دیگری نمی‌کرد، اما این‌طور نشد و جنگ بین خیر و شر مطلق ساده‌ترین راه را پیش پای انسان‌ها گذاشت تا به قتال یکدیگر بروند.» بله، با همین جمله یک‌سری چیزها برای ما کاملا عیان می‌شود، اما در نهایت بخشی از ذات ادبیات همین ایجاد خودباوری فردی و اجتماعی است که به نظر من نویسنده خواسته که به خواننده به رستگاری دنیوی هم امیدوار بماند. گوندای با گفتن از حقیقت‌ها، نه وجود رستگاری را نفی می‌کند و نه با گفتن از یک یوتوپیای کامل، باعث می‌شود ما از شر موجود و پیکار بین خیر و شر که در این دنیا وجود دارد غافل شویم.

● **درباره ادبیات زیرزمینی ترکیه که گوندای یکی از نمایندگان مهم امروز آن است بگویید. این ادبیات چه تعریف و حد و مرزی دارد؟ زمینه‌های به وجود آمدنش چه بوده و از چه زمانی آغاز شده است؟ کدام نویسنده را آغازگر این جریان در ترکیه می‌دانند؟**

جریان ادبیات زیرزمینی در اوایل قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم برای شکست زنجیرهای زبانی مرسوم شکل می‌گیرد. نویسنده‌های غربی با استفاده از المان‌های خشونت، انتقادات فلسفی و طغیان علیه باورها و سنت‌ها و ایدئولوژی‌ها و حتی مکاتب دینی که مدام در خیال و واقعیت در رفت‌وآمد هستند و باز هم با استفاده از الگوهای گستاخی در بیان، عناصر قصه خودشان را شکل می‌دهند. رمان زیرزمینی اساسا در نقد جهان کاپیتالیستی نوشته می‌شود و نویسندگان این جریان ادبی نگاهی سیاه و کالبدشکافانه به زندگی انسان دارند. برخی از منتقدان معتقدند که ریشه‌های این جریان ادبی به مارکی دوساد برمی‌گردد، بعضی‌ها آن را به ادبیات گوتیک قرن ۱۹ مربوط می‌دانند. جایی که مِلی شری رمان «فرانکشتاین» را می‌نویسد یا رابرت استیونسَن رمان «دکتر جکیل و آقای هاید» را. که در آن‌ها از موتیف‌های ترس و مفهوم شر برای شخصیت‌پردازی پرسوناژهای قصه‌شان استفاده می‌کنند. آن‌ها با پرداخت چنین شخصیت‌های مخالف و آنارشیستی، نوع جدیدی از نگاه به مفهوم شر را ارائه می‌دهند. اساسا در ادبیات زیرزمینی نیروهای شر به عنوان نقطه مقابل خیر و نیکی قرار نمی‌گیرند، بلکه به مثابه نوع جدیدی از نگرش به جهان و دنیا مطرح می‌شوند. اما درباره نویسنده‌هایی که در این رسته قرار می‌گیرند، جدا از ادبیات گوتیکی که اسم بردم، تا برسیم به لویی فردینان سلین، در واقع یک گپ بزرگ تاریخی وجود دارد. سلین با رمان معروفش «سفر به انتهای شب» [که در ۱۹۳۲ منتشر شد] به نوعی این جریان را در میانه قرن بیستم نمایندگی می‌کند. جلوتر که می‌آییم به اروین ولش، چارلز بوکوفسکی و حتی چاک پالانیوک می‌رسیم که این‌ها هم همان المان‌ها و مشخصه‌هایی که برای جریان ادبیات زیرزمینی برشمردم، در آثارشان دارند. اما ادبیات ترکیه پیش از گوندای چنان تجربه‌ای در این‌باره ندارند. به استثنای نویسنده بزرگشان اوغوز آتای که فکر می‌کنم جز یکی از کتاب‌هایش هیچ کتاب دیگری از او در ایران منتشر نشده است. امروز هم هاکان گوندای به نوعی پرچم‌دار این جریان ادبی است. هستند نویسنده‌های دیگری که در این سبک و روش کار می‌کنند. همین جا می‌توانم نویسنده خوب دیگری معرفی کنم به نام شعله گورگوز که نویسنده‌ای است که اتفاقا من از طریق خود هاکان گوندای با او آشنا شدم و یکی از رمان‌هایش را که البته نوولای کوچکی به نام «گوژپشت» است ترجمه کرده‌ام که آن هم به زودی منتشر خواهد شد.

● **از ترجمه آثار گوندای بگویید؛ آیا قلق خاصی دارد؟**

گوندای لحن خودش را دارد. صراحت و کوبندگی‌ای دارد که می‌بایست برای آن لحن متناسبی پیدا می‌شد که تلاش‌هایی در این‌باره کردم و امیدوارم خواننده‌ها راضی باشند. ویژگی و پیچیدگی خاصی ندارد، یعنی سعی نمی‌کند مسائل را خیلی پیچیده مطرح کند. خیلی صریح و رک می‌نویسد، حتی در بعضی جاها و بعضی داستان‌هایش و در رمان جدیدش خیلی از جملات کوتاه استفاده می‌کند. اما مثلا در رمان «کینیاس و کایرا» در هنگام فلسفیدن شخصیت‌ها از جملات پیچیده‌ای استفاده می‌کند که نشان می‌دهد به هر دو بعد قضیه مسلط است و می‌تواند هم پیچیده بنویسد و هم خیلی ژورنالیستی و به قولی همینگوی‌طور. سختی‌های خودش را داشته، اما از آنجا که من خیلی تحت‌تأثیر دنیای ذهنی این نویسنده هستم، ترجمه آثارش برایم جدا از کاری که به لحاظ تکنیکی می‌کنم، یک لذت ادبی هم همراه داشته است.

● **گویا قرار است به زودی رمان دیگری از هاکان گوندای با ترجمه شما منتشر شود. چه برنامه‌ای برای ترجمه آثار او دارید؟ آیا قصد دارید مجموعه آثارش را به فارسی برگردانید؟**

بله، بعد از معارفه هاکان گوندای با این دو اثری که از او ترجمه کردم، اثر سومی هم به اسم «عازیل» قرار است با انتشارات افق و احتمالا در زمستان امسال منتشر شود که باز هم با حق انحصاری انتشار یا همان کپی‌رایت آن تهیه شده است. «عازیل» هم اثر بسیار شایسته توجهی است و البته به نسبت «کینیاس و کایرا» و «داها» حجم کمتری دارد. فکر می‌کنم غیر از این و در آینده یک اثر دیگر هم از این نویسنده ترجمه کنم، بالاخره نویسندگان دیگری هم هستند که باید به آن‌ها پرداخت و کم از هاکان گوندای ندارند. این‌قدر که برخی نویسنده‌های ترکیه مزیت و قابلیت دارند، شگفتی تنها کلمه‌ای است که می‌توانم در مواجهه با آثار آن‌ها به کار ببرم.

***لینچ کردن به عملی گفته می‌شود که در آن عده‌ای یک نفر را به شکل وحشیانه و غیرقانونی می‌کشند.**

مجید خاکپور

درباره دنیای بی‌رحم هاکان گوندای

از سلسله سلینی‌ها

به لویی فردینان سلین، نویسنده یاغی فرانسوی، خرده گرفته بودند که آثارش تلخ و تاریک و بی‌رحمانه است، چنان که انگار با مخاطب خصومت و پدرکشتگی دارد. او در پاسخ گفته بود: «من همان‌طوری می‌نویسم که حس می‌کنم [...] از بی‌رحمی و خشونت دائمی [کتاب‌هایم] انتقاد می‌کنند... چه کنم، این دنیا ذاتش را عوض کند، من هم سبکم را عوض می‌کنم...» سلین، نویسنده بی‌ادا و اطواری بود. به قول خودش همان‌طور می‌نوشت که حس می‌کرد. شاید خواندن حاصل آن حس برای عده‌ای گزنده و آزارنده باشد، اما کسی نمی‌تواند به صداقتش شک کند.

در گفت‌وگویی در پاسخ به پرسشِ «از زندگی متنفرید؟» می‌گوید: «خب، راستش نمی‌تونم بگم از زندگی لذت می‌برم. نه! در واقع دارم تحملش می‌کنم. چرا که هنوز زنده‌ام و نفس می‌کشم، و مسئولیت‌هایی هم دارم. همه این‌ها به کنار، من کمی بیش از حد بدبینم. قاعدتا باید به چیزی امیدوار باشیم. اما من هیچ امیدی به هیچ چیزی ندارم. البته یک آرزو دارم: دلم می‌خواهد هر چه راحت‌تر و بی‌دردسرتر بمیرم-مثل هر آدم دیگری. همین و بس.» سلین بشر را گونه‌ای می‌دید که سرشت و سرنوشتش با شر و خشونت و شقاوت تنیده شده است و گریزی از آن ندارد. او-همان‌طور که خودش اعتراف کرده- بدبین است و در آثارش انسان را در وضعیتی روایت می‌کند که در آن رنج اجتناب‌ناپذیر است، مرگ، قطعی و امید به بهبود، توهم. (این نگاه بدبینانه عجیب نیست برای کسی که جنگ جهانی و فروپاشی اروپا را با تمام جان لمس کرده است.) البته که او تمام و کمال ناامید نبود. پزشک بود، پزشک فقرا. و به کودکان و بیماران توجه خاصی داشت و سعی می‌کرد در حد توان از رنج آن‌ها بکاهد. از همان سال ۱۹۳۲ که رمان تکان‌دهنده و جریان‌سازش، «سفر به انتهای شب» منتشر شد، خیل شیفتگانی که او را مقتدای خود می‌دانستند قیام کردند. سلین شد سر سلسله نویسندگان عاصی، پیروانش-«سلینی»ها- پراکنده در اقصی نقاط عالم؛ از ینگه دنیا تا خاورمیانه.

استیو تولتز استرالیایی و هاکان گوندای ترکیه‌ای با ترجمه آثارشان به فارسی، از نویسندگان سلینی متأخری هستند که به مخاطب ایرانی معرفی شده‌اند. (البته هاکان گوندای مقدم است بر استیو تولتز. او نخستین رمانش را سال ۲۰۰۰ منتشر کرد و تولتز سال ۲۰۰۷).

«سفر به انتهای شب» وقتی به هاکان گوندای نازل شد که فقط چهارده سال داشت. گویا تأثیر تشعشعات آن رمان بر غشاهای مغز گوندای نازدودنی است. او می‌گوید که بارها و بارها به این رمان رجوع کرده، مانند مؤمنی به کتاب مقدسش.

دنیای گوندای و شخصیت‌هایی که خلق کرده، آشکارا تأثیرگرفته از سلین است. او حتی در رمان «کینیاس و کایرا»، سلین و «سفر به انتهای شب»ش را وارد رمان می‌کند. یک تروریست بازنشسته انگلیسی که حالا کاپیتان یک کشتی فکسنی با چند خدمه مکزیکیِ به ته خط رسیده است. تعریف می‌کند که وقتی برای نخستین‌بار پایش را از کشورش بیرون گذاشته، یک فرانسوی که در سفر دریایی‌اش هم‌نورد او بوده است، کتابی ۵۰۰صفحه‌ای به دستش می‌دهد که نمی‌تواند زمینش بگذارد: «در پنج روز، بدون اینکه پلک بزنم و با حداقل خواب و استراحت این داستان هیولا را قورت دادم و هضمش کردم. [...] اسم کتاب هم، سفر به انتهای شب...»

خشونت، شر، جامعه‌گریزی و بدبینی به ساختارهای مرسوم، شک‌گرایی و زیرسؤال بردن باورها و رسوم جاافتاده، تعلق نداشتن به جایی یا چیزی و نقد تند قدرتمندان از ویژگی‌های آثار گوندای است.

نیم‌رخ تراژیک و تاریک انسان و زندگی‌اش، آنچه سعی می‌کنیم رویش خاک بپاشیم و پنهانش کنیم یا با انواع مخدرها، از انبوه سرگرمی گرفته تا دل‌مشغولی‌های زندگی روزمره فراموششان کنیم، همان چیزی است که سلینی‌ها در تصویر کردن آن استاد هستند. استادانی بی‌رحم...

تلاش برای بیدارماندن پایان ندارد مانند نبرد با جاذبه

انتشار ترجمه فارسی گفت‌وگویی با هاکان گوندای برای نخستین بار

ترجمه: گروه فرهنگ و ادبیات

گفت‌وگو

خواندن رمانی حجیم، جان‌دار، سرشار از موقعیت‌های تکان‌دهنده، تلخ و تاریک، گزنده، نقادانه و فاشگو به عنوان نخستین تلاش جوانی ۲۳ساله-هر چند اگر ایرادهایی هم بر آن وارد باشد- بسیار غافل‌گیرانه است. هاکان گوندای، رمان اولش «کینیاس و کایرا» را سال ۲۰۰۰ در یک قهوه‌خانه نوشت، چون به قول خودش نمی‌دانست باید با زندگی‌اش چه کند. او در واقع پس از نوشتن اولین رمانش فهمید که می‌خواهد چه‌کاره شود. نبوغی که در آن مرد جوان بود بعدها در رمان‌های دیگر هم بروز و ظهور یافت و توجه جامعه ادبی ترکیه و جهان را به خود جلب کرد. سال ۲۰۱۳ رمان «داها» از او منتشر شد که توانست برای آن جایزه معتبر مدیسی را بگیرد؛ جایزه‌ای که نویسندگان بزرگی مانند اومبرتو اکو، میلان کوندرا، دوریس لسینگ، خولیو کورتاسار و اورهان پاموک آن را گرفته‌اند. او را یکی از نویسندگان مهم جریان ادبیات زیرزمینی ترکیه می‌دانند. ادبیاتی که ناتوانی شخصیت‌های آن در آشتی با زندگی و معنا یافتن در آن، مرگ، خلوت‌گزینی و تنهایی، گرایش به خشونت و تمدن‌ستیزی را از ویژگی‌های آن برشمرده‌اند. در مجموع ادبیاتی که بیشتر به سویه تاریک بشر نظر دارد. وقتی خبرنگاری از گوندای می‌پرسد که آیا خودش هم به اندازه داستان‌هایش سیاه است، او پاسخ می‌دهد که هیچ داستانی نمی‌تواند به اندازه واقعیت سیاه باشد. او این سیاهی را واقعیت زندگی می‌داند که گریزی از آن نیست، اما می‌شود با شناخت انسان دست‌کم تلاش کرد تا از این سیاهی کاست. او باور دارد کتاب‌ها، فیلم‌ها و آثار هنری در بیدار نگاه داشتن انسان مؤثرند، اما این بستگی به خود آدم دارد که بخواهد بیدار بماند یا نه؟ چون بیدار ماندن مستلزم تلاشی مداوم است، مانند نبرد با جاذبه. هاکان گوندای در ایران نویسنده‌ای است که هنوز آن‌طور که باید و شاید معرفی نشده است. هر چند می‌شود پیش‌بینی کرد که نویسنده پرطرفداری در کشور ما خواهد شد. آنچه در ادامه می‌آید برش‌هایی از سه گفت‌وگوی اوست که با هم تلفیق شده است و می‌تواند به شناخت بیشتر ما از او و جهانش مدد رساند. جست‌وجوی ما نشان می‌دهد تاکنون گفت‌وگویی از هاکان گوندای به فارسی ترجمه نشده است و این نخستین بار است که این اتفاق می‌افتد.

● **شما در رودس [جزیره‌ای در یونان] به دنیا آمدید، در بروکسل تحصیلات ابتدایی را به پایان رساندید و چند سالی از دوران دانشگاه را هم در آنجا گذراندید و برای دبیرستان و بیشتر دوره‌های تحصیلات عالی خود به آنکارا رفتید. آیا این حس را دارید که یکی از این مکان‌ها بیشتر از بقیه برای شما حکم خانه را دارد؟**

هنگامی که در کودکی شروع به سفر می‌کنید، نخستین مکانی که به آن نزدیک می‌شوید، به نظرتان می‌تواند خانه‌تان باشد. وقتی برای بار دوم نقل مکان می‌کنید، به سرعت دستگیرتان می‌شود که خانه ندارید. در واقع خانه‌ای وجود ندارد اگر به سفر ادامه دهید. پدرم دیپلمات بود. بنابراین، ما خیلی سفر کردیم و من واقعا عادت کردم که خودم را در مقابل چهل بچه کوچک دیگر ببینم در حالی که معلم دستش را روی دوشم گذاشته بود و به آن‌ها می‌گفت: «این دوست جدید شماست.» اول سخت بود، اما بعد در آن حرفه‌ای شدم.

● **چه چیزی شما را از دانشگاه به سمت رمان‌نویسی کشاند؟**

وقتی دانشجو بودم هیچ سرنخی در دست نداشتم که قرار است حرفه‌ام در آینده چه باشد. فکر کردم ممکن است علوم سیاسی مفید و جالب باشد. حالا می‌فهمم که در واقع در جست‌وجوی قوانین حاکم بر جامعه بشری بودم. فکر می‌کنم سخت‌ترین کار در دنیا این است که کسی را متقاعد کنی که او فرمان‌بردار باشد و تو فرماندار. اما این سخت‌ترین کار برای ۲۰۰۰ سال بسیار آسان بوده است. این من را شگفت‌زده می‌کند! آیا جواب را پیدا کردم؟ نه. فقط پرسش‌های بیشتری داشتم. پس از پنج سال تحصیل در رشته علوم‌سیاسی در آنکارا، هنوز در ترم دوم بودم، به من گفتند اگر با همین فرمان پیش بروی خبری از دانش‌آموختگی نیست. روز بعد یک دفترچه خریدم و شروع به نوشتن کردم. به مدت دو ماه، در حالی که به مدرسه می‌رفتم، هر روز به قرائت‌خانه‌ای [قهوه‌خانه‌ای که می‌شود در آن خواند و نوشت] هم می‌رفتم که روبه‌روی مدرسه‌ام بود و در همین جا بود که نخستین رمانم، «کینیاس و کایرا» را نوشتم. این کاری بود که انجام دادم چون نمی‌دانستم با زندگی‌ام چه کنم. ۲۳ سال داشتم و این نخستین تلاشم بود برای نوشتن چیزی. با این رمان به هفت انتشارات سر زدم. بعد از یک ماه نوزات چلیک، شاعر بسیار معروف ترک، با من تماس گرفت. او سردبیر انتشارات «Om» بود که برای آن زمان واقعا نوآورانه کار می‌کرد. تماس تلفنی نوزات زندگی‌ام را دگرگون کرد. بخت بلندی داشتم، بخت و اقبالی که معمولا فقط در رمان‌ها دیده می‌شود.

● **شما درباره موقعیت‌های بسیار تاریک و خشونت‌بار می‌نویسید که در آن به‌ویژه کودکان قربانی می‌شوند. آیا از پیش درباره این موضوع‌ها تحقیق می‌کنید؟**

وقتی خشونت بین دو نفر رخ می‌دهد، مهم نیست که سوئدی باشند یا ژاپنی یا ترک. سن هم مهم نیست، زیرا خشونت آن‌چنان انرژی بالایی دارد که شما را ذوب و به همان ماده، یعنی تبدیل به خودش می‌کند. اگر خشونت را می‌شناسید، می‌توانید آن را بین هر دو نفری توصیف کنید، زیرا خشونت در همه جا یکسان است. یک زبان بین‌المللی است. شما می‌توانید روشنفکری باشید که هزاران رمان در حافظه دارد یا می‌توانید مردی باشید که حتی نوشتن بلد نیست، وقتی با خشونت روبه‌رو شوید، واکنش‌هایتان یکسان می‌شود.

● **شما را «پسر سیاه ادبیات» می‌نامند. آیا به اندازه داستان‌هایت مرد سیاهی هستی؟**

وقتی سال ۲۰۱۳ «داها» را نوشتم، سعی کردم تمام رنج‌هایی را که ممکن است به پناهندگان وارد شود تصور کنم. فکر کردم همه را نوشته‌ام. کتاب منتشر شد و مدتی گذشت. یک روز در روزنامه خبری خواندم. درباره تولید جلیقه نجات در یک کارگاه غیرقانونی در دریای اژه بود، اما این همه خبر نبود. آن جلیقه‌های نجات تقلبی بود. یعنی در آن کارگاه جلیقه‌های نجات بی‌مصرف تولید می‌شد تا به کسانی که باید از دریای اژه عبور کنند فروخته شود. بنابراین، کسانی که آن کارگاه را تأسیس کردند افرادی بودند که می‌توانستند بگویند: «اگر روزی به دریا بیفتد و محصول تولیدی من به جای آن که شما را روی سطح نگه دارد به قعر دریا بکشد، من هیچ ضرری در فروش نمی‌بینم.» به هر حال دیگر مشتری را نمی‌بینید. این کار برای سه تا پنج سنت سود بیشتر انجام شده است. وقتی داشتم «داها» را می‌نوشتم، هرگز به چنین ترفند بی‌رحمانه‌ای فکر نکرده بودم. متوجه شدم که واقعیتی که در آن چنین افرادی زندگی می‌کنند بسیار تاریک‌تر از آن چیزی بود که من می‌خواستم تصور کنم. غیرممکن است بتوانم چیزی خشن‌تر از خود حقیقت بنویسم. حتی تلاش کردن برای آن [خشن‌تر نوشتن از واقعیت] هم بیهوده است. فکر نمی‌کنم سیاه باشم. زیرا همیشه چیزی سیاه‌تر وجود دارد. زندگی واقعی هم همین است.

● **چه موضوع‌های دیگری هست که فکر می‌کنید باید درباره‌شان بنویسید؟**

موقعیت‌هایی که آدم‌ها را وادار می‌کند مانند دیگران رفتار کنند. مجموع موقعیت‌هایی که شما را وادار می‌کند تا مانند دیگران رفتار کنید، این چیزی است که ما نامش را زندگی گذاشته‌ایم. ممکن است بزرگ‌ترین پرسش در زندگی این باشد: چند درصد از شما واقعا خودتان هستید و چند درصد جامعه؟ اگر رابینسون کروزوئه در جزیره خود از مادری مرده به دنیا می‌آمد، چه پیش می‌آمد؟ فرهنگش چگونه می‌بود؟ مثلا شیوه انجام کارها. اخلاقش چطور می‌بود؟ از بد یا خوب بودن چه می‌فهمید؟

● **آیا خود شما به یک قانون اخلاقی مطلق اعتقاد دارید؟**

نه. من فکر می‌کنم که زندگی مجموعه‌ای از موقعیت‌هایی است که افراد به آن وارد و از آن خارج می‌شوند. مردم با موقعیت‌هایشان تعریف می‌شوند. بنابراین، شما می‌توانید در حال حاضر خوب باشید و دو ساعت دیگر بد. این بستگی به شرایط دارد. همچنین بستگی به این دارد که چه کسی دوربین را در دست دارد [و زاویه نگاه چیست]. دنیا نسبی است. به نظر من تنها چیزهایی که نسبی نیست حقوق بشر است.

● **برخی از آدم‌ها قسمت‌های بد زندگی را نادیده می‌گیرند و فقط به قسمت‌های خوب اهمیت می‌دهند. آیا مانند شما زندگی کردن سخت نیست؛ اینکه همیشه به جنبه‌های ناقص نگاه کنید؟**

نمی‌دانم، شاید آن یکی سخت‌تر باشد، چون زمانی که فکر می‌کنید همه چیز خوب پیش می‌رود، اگر به طور نامنتظری به دیواری برخورد کنید آسیب بیشتری می‌بینید. اگر شخصی فقط به این فکر کند که ماشینی که سوار است به سمت صخره می‌رود، باید ناامیدتر شود. اما با وجود این، آدم‌ها تمایل به غیر از این دارند.

● **آدم به چه چیزی تمایل دارد؟**

تمایل دارد بخوابد، چشمانش را ببندد، ظالم شود، احمق شود.

● **چگونه یک نفر می‌تواند با این حالت [خواب رفتگی در زندگی و بی‌حسی و بی‌تفاوتی] مبارزه کند؟**

فکر می‌کنم اگر فردی تصمیم دارد با این حالت مبارزه کند، نباید فراموش کند که این کار مستلزم تلاش مداوم است. زیرا تلاش برای بیدار ماندن مانند نبرد با جاذبه است. به نظرم همه آن کتاب‌ها، فیلم‌ها یا محصولات هنری که برای بیدار نگه داشتن ما نوشته شده‌اند کمک بزرگی هستند.

● **روی مسائل زیادی دست می‌گذارید. به نظر شما ادبیات و هنر می‌توانند برای چیزی راه حل ارائه دهند؟**

آیا می‌تواند سؤالاتی به وجود بیاورد؟ البته که می‌تواند، اما این کاری گذراست. اگر می‌خواهید چشمانتان را باز نگه دارید، باید به خواندن کتاب‌های دیگر ادامه دهید. از این‌ها گذشته، هنر باعث می‌شود افرادی که فکر می‌کنند همه چیز را می‌دانند به خودشان شک کنند. البته به خود شخص بستگی دارد که پی این شک را بگیرد یا نه. هیچ تفاوتی با زنگ هشدار ساعت زنگ‌دار ندارد. زنگ به صدا در می‌آید و شما بیدار می‌شوید. اما اینکه از رختخواب بیرون بیایید یا نه، به خودتان بستگی دارد. می‌توانید از رختخواب بلند شوید یا می‌توانید زنگ هشدار را خفه کنید و دوباره بخوابید. تا اینکه از تخت بیفتید...

● **پاسخی در کار هست؟**

هرگز. زیرا هیچ فایده‌ای ندارد که در یک مبارزه بی‌پایان به دنبال پاسخ بگردیم. بنابراین، یافتن پاسخ هدف اصلی نیست. اگر به طور تصادفی با پاسخ برخورد کردید، عالی است! گاهی پاسخ به یک پرسش، خودش پرسش دیگری است. در نهایت، مهم نیست که رمان چگونه تمام می‌شود، مسئله برای من این است؛ آیا با یک پرسش شروع و با هزار پرسش تمام شد؟ یا یک گام از پرسش اولیه فراتر نرفت؟

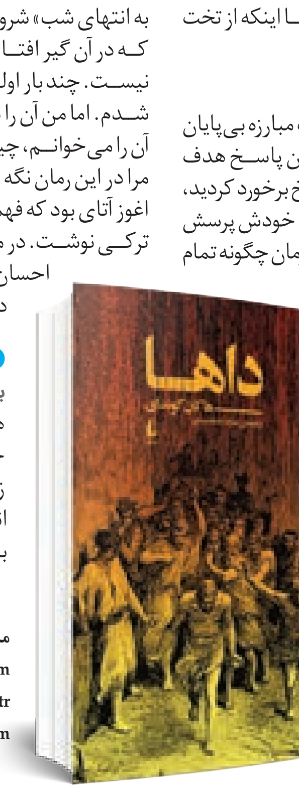

● **خب، در هر متنی یک پرسش متفاوت وجود دارد، مفاهیم مختلفی وجود دارد، اما آیا مرکزی را کشف کرده‌اید که آن‌ها را به یکدیگر مرتبط کند؟**

سعی می‌کنم به انسان، این موجود عجیب، از راست به چپ نگاه کنم. بنابراین، ما به شناخت خود، شناخت مردم، شناخت دیگران، شناخت افراد دیگر برمی‌گردیم. بنابراین، نقطه مشترک همه داستان‌ها انسان‌ها هستند و هر آنچه مربوط به آن‌هاست. مثلا رابطه فرد با جامعه یا ماهیت رابطه فرد با جمع. کل داستان حول محور زیر سؤال بردن این موضوع می‌چرخد. این چه رابطه‌ای است؟ آیا سالم است؟ یا کاستی‌هایی وجود دارد؟ اگر به اندازه کافی سؤال کنید، به آرامی شروع به درک برخی از حقایق می‌کنید. متوجه می‌شوید که جامعه نمی‌داند با یک فرد چه کند، یا جمع با یک نفر. زیرا یا او را زیر پایش می‌گذارد، تکه‌تکه‌اش می‌کند، خفتش را می‌گیرد و سخت‌کشی‌اش می‌کند یا روی سرش می‌گذارد و از او دیکتاتور می‌سازد.

● **وقتی رمان‌های شما را می‌خوانیم غده‌ای بیخ گلویمان را می‌گیرد. آیا از زخم زدن به خواننده لذت می‌برید؟**

در حین نوشتن یک رمان، پس از مدتی آن‌قدر رابطه شدیدی با آن متن برقرار می‌کنم که حتی فکر نمی‌کنم بعدش کسی آن جملات را بخواند. حداقل این چیزی است که در آن فرایند اتفاق می‌افتد. بنابراین، فراموش می‌کنم که شما حتی می‌توانید یک خواننده باشید، چه رسد به اینکه بخواهم شما را آزار دهم.

● **قبل از آمدن به اینجا با چند نفری صحبت کردم. آن‌ها گفتند: «ما در حال پشت سرگذاشتن دوران سختی در دنیا هستیم. مشکلات زیادی وجود دارد؛ بیماری همه‌گیر، زلزله... آیا تحمل خواندن چنین داستانی را داریم؟ افرادی بودند که می‌گفتند ...**

بگذارید به مسئله اول برگردیم. اگر بپذیریم که هیچ داستان تخیلی‌ای نمی‌تواند به اندازه واقعیت خشونت‌آمیز باشد، فکر می‌کنم می‌توانید این را به آن‌ها بگویید: اگر می‌توانند اخبار عصر را تماشا کنند، این کتاب را هم با راحتی می‌توانند بخوانند.

● **مانند کتاب قبلی خود [داها]، در این کتاب [ضمیر] نیز به مسائل مربوط به پناهندگان و مهاجران پرداخته‌اید. زیاد نگران این مسائل هستید؟**

این واقعیت که انسان نمی‌تواند در جایی که به دنیا آمده زندگی کند، خلاصه ساده‌ای از این دنیاست. در واقع، این بارزترین و واقعی‌ترین علامت تمام مشکلات اقتصادی یا سیاسی موجود است. علاوه بر این، چنین موضوعی فقط مربوط به امروز نیست. تراژدی جمعی که ما آن را مهاجرت می‌نامیم قدمتی به اندازه تاریخ بشریت دارد.

● **نویسندگان مورد علاقه‌تان چه کسانی هستند؟**

همه چیز با لویی فردینان سلین، نویسنده کتاب «سفر به انتهای شب» شروع می‌شود. این اولین رمانی است که در آن گیر افتادم و بیرون آمدن از آن هم ممکن نیست. چند بار اولی که خواندمش فقط غرق رنگ‌ها شدم. اما من آن را بارها و بارها خوانده‌ام، و هر بار که آن را می‌خوانم، چیزی متفاوت در آن پیدا می‌کنم که مرا در این رمان نگه می‌دارد. در ترکیه هم با خواندن اغوز آتای بود که فهمیدیم می‌توان هر چیزی را به زبان ترکی نوشت. در میان نویسندگان معاصر ترکیه، احسان اوکتای انار و مورات اویورکولاک را دوست دارم.

● **اگر نویسنده نبودید، الان چه کاره بودید؟**

هر چیزی ممکن بود اتفاق بیفتد. چون مهم نبود. بالاخره اگر در این زندگی کاری را که دوست داری انجام ندهی، همه کارهای دیگر دنیا به نظرت یکسان می‌آیند.

منابع:
juliaharte.com
hurriyet.com.tr
sanatkritik.com

درنگ

درباره رمان «عازیل» اثر هاکان گوندای که به زودی با ترجمه عارف جمشیدی منتشر می‌شود

تو نباید به دنیا می‌آمدی...

«اصیل»، شخصیت اصلی رمان «عازیل»، مرد جوان به ظاهر عقب‌مانده و تنها فرزند خانواده‌ای بورژواست. از همان جمله اول شاهد خوانش نامه‌ای هستیم که از ۲۵سال پیش می‌آید و اصیل درحال خواندن آن است:

«این جمله دلیلی است بر اینکه نوشتن را آموخته‌ام. و این جمله دلیلی بر اینکه هنوز هم به خواندن ادامه می‌دهی. به اتفاق، یک جرم با دو علت مرتکب می‌شویم. به یک زندگی پایان می‌بخشیم. اما نترس. انتشار مرگی که زادگاهش معلوم نیست به قدری آهسته خواهد بود که هویت مقتول را نفهمی. شاید این اولین بار باشد که برای جرم مرتکب شده احساس پشیمانی نخواهی کرد. شاید وقتی آن روز برسد به این باور رسیده باشی که پایان بخشیدن به یک زندگی، جرم نیست، اما اکنون می‌دانم که می‌لرزی. می‌توانم از نفس‌هایت بفهمم که با چه سرعتی در برزخ انتخاب میان خواندن دنباله این نامه و پاره کردن و دور ریختنش در رفت‌وآمد هستی.»

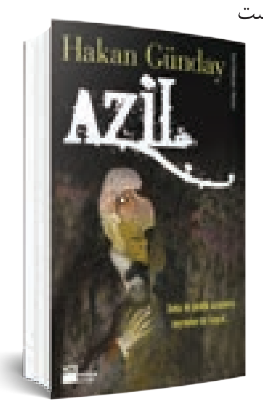

نامه‌ای که خودش در سه سالگی برای خودِ امروزش نوشته است. نامه‌ای که حقایق زندگی‌اش را برای او برملاَ می‌سازد. این رمان هم مانند آثار دیگر هاکان گوندای شکوائیه‌ای است علیه نظام حاکم بر دنیا و قوانین اجتماعی به ظاهر درست که سرشار از مغالطه هستند. عصیان مردی نابغه و در عین حال کندذهن را نشان می‌دهد که با تک‌گویی‌های بی‌نظیر و داهیانه، خواننده را به پرسشگری از خود وادار می‌سازد. عازیل در زبان ترکی یا با نام معربش معزول (مخلوع) به معنای عزل شده یا اخراجی است. در واقع کلمه عازیل به نوعی کنایه‌ای است که به شخصیت اول رمان، نابغه‌ای دیوانه‌مآب اشاره دارد که نمی‌بایست به دنیا می‌آمد.

کتاب خوان

معرفی چند رمان مهم و پرفروش ترکیه

ادبیات ترکیه نویسندگان بزرگ کم ندارد، اما در سال‌های اخیر این نام اورهان پاموک، نویسنده نوبلیست آن‌هاست که بیش از هر نام دیگری در گوش رمان‌خوانان ایرانی طنین‌انداز و تکرار شده است. در مطلب پیش‌رو، چند رمان از نویسندگان پیش و پس از پاموک را که جایگاه مهمی در ادبیات ترکیه دارند و آثارشان به فارسی ترجمه شده است معرفی می‌کنیم.

● **سلول ۷۲/نویسنده: اورهان کمال /مترجم: ارسلان فصیحی**

اورهان کمال (۱۹۷۰-۱۹۱۴) در این رمان روایتگر زندگی پر فراز ونشیب مجرمان یکی از زندان‌های ترکیه است که شخصیت اصلی آن، «ناخدا احمد» است؛ مردی با قدی کوتاه و سبیلی سیاه. او در زمان کودکی شاهد قتل پدرش است و انتقام می‌شود فکر و ذکرش. درگیری با پسرعموهای قاتلان پدرش پایش را به زندان باز می‌کند. مفاهیم انسانی مختلفی در حاشیه روایت قصه این رمان به تصویر کشیده می‌شوند. البته بیشتر خلأ و نبود آن مفاهیم است که خود را نشان می‌دهد.

● **هتل آنایورت /نویسنده: یوسف آتیگان /مترجم: عین‌اله غریب**

رمان‌های یوسف آتیلگان (۱۹۸۹-۱۹۲۱)، از نمونه‌های نخستین و درعین حال موفق‌ترین رمان‌های ترک هستند که با رویکردی فلسفی، روان کاوانه به شخصیت‌پردازی در ادبیات پرداخته‌اند؛ هر دو رمان یک شخصیت محوری دارند که طرح و پیرنگ داستان بر تبیین حالات روانیِ آشفته او استوار است. زبرجد صاحب یکَ هتل خلوت است. او در این هتل مسافران گذری و عادی دارد و خودش هم با خدمتکارش درگیر است. تا اینکه یک شب به واسطه حضور مسافری بی نام و نشان زندگی او دچار تغییر می‌شود.

● **بازی‌های خطرناک /نویسنده: اُغوز آتای /مترجم: عین‌اله غریب**

اُغوز آتای (۱۹۷۷-۱۹۳۴)، نویسنده ترکیه‌ای و از آغازگران نسل نو ادبیات ترکیه است. این رمان یکی از پیچیده‌ترین داستان‌های ترکی است که به روش جریان سیال ذهن نوشته شده است. اُغوز آتای در این کتاب از نگاه شخصی ناراضی و با ویژگی‌های نامتعارف، اوضاع اجتماعی، فرهنگی و سیاسی محیط اطراف را روایت می‌کند.

● **تاریخ خاص تنهایی /نویسنده: احمد آلتان /مترجم: علیرضا سیف الدینی**

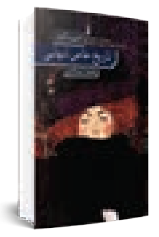

تاریخ خاص تنهایی، نوشته احمد آلتان (۱۹۵۰) رمانی است تأمل برانگیز، غافلگیرکننده و «خاص»؛ تاریخ زندگی انسان‌هایی است عاصی و دورمانده از عشق. خسروبیک که زمانی از اعضای اتحاد و ترقی بود و در برهه‌ای از زندگی کشتن را جایگزین عشق‌ورزی کرد، سرانجام در آخرین روزهای عمر با ترس و حیرت به عشق رو می‌کند، اما دیگر دیر شده است. نرمین همواره عشق را می‌جوید، اما وقتی مردی به خاطرش رنج می‌کشد، او را ترک می‌کند، چون معتقد است هر عشقی تاریخ خاص خود را دارد؛ تاریخی که با جنگ، شکست، رنج، ویرانی و آتش‌بس پیش می‌رود.

● **دیگران /نویسنده: ماهر اونسال اریش /مترجم: مژده اُلفت**

ماهر اونسال اریش (۱۹۸۰) زندگی کسانی را به عرصه روایت برکشیده است که معمولا در روند سریع وقایع محو می‌شوند و رنج‌ها و خاطراتشان تنها در حافظه خودشان باقی می‌ماند. در کتاب دیگران حال‌وهوای سال‌های ۱۹۶۰ ترکیه حاکم است. داستان با ریشه‌کن شدن از زادگاه، کوچ و سفری پرزحمت آغاز می‌شود و با احساس بیگانگی و هراس در خانه‌ای رازآلود و پرماجرا در استانبول ادامه می‌یابد.